

حق رأی طلبکاران شرکت: تحلیل حقوقی - اقتصادی

عباس طوسی^۱

چکیده

«حق رأی» یکی از مهمترین موضوعات حقوق شرکت‌هاست. اتخاذ تصمیم در رابطه با امور روزمره شرکت و یا بسیاری از مسائلی که اسناد متشکله شرکت راجع به آنها ساکت می‌باشد با استفاده از مکانیسم «رأی دادن» صورت می‌گیرد. بنابراین، حق رأی همواره به عنوان مکانیسمی برای حاکمیت و اداره شرکت توسط مالکان آن مد نظر بوده است. با این حال، امروزه حق رأی به لحاظ اهمیتی که در حیات تجاری یک شرکت ایفاء می‌نماید مورد توجه طلبکاران شرکت‌های بدهکار قرار گرفته و در نتیجه کاربرد جدیدی بخود گرفته است. در نتیجه این سوال در حوزه حقوق شرکت‌ها مطرح می‌گردد که آیا اعطای حق رأی به طلبکاران شرکت قابل توجیه است یا خیر؟ برخی نظام‌های حقوقی اعطای حق رأی به طلبکاران توسط شرکت‌های بدهکار به رسمیت شناخته شده است. با توجه به اینکه برخی نظام‌های پیشرفته حقوق شرکت‌ها چنین حقی را به رسمیت شناخته‌اند مقاله حاضر در صدد است امکان یا عدم امکان شناسایی حق رأی برای طلبکاران را از منظر اصول کلی تعهدات و معیار کارایی در نظام حقوقی ایران مورد بحث و گفتگو قرار دهد. بدین منظور پس از ارایه تحلیل حقوقی و اقتصادی از مقوله حق رأی و بررسی ملازمه یا عدم ملازمه میان حق رأی و سهامداری مبادرت به طرح و بررسی برخی چالش‌های پیش روی چنین پذیرشی در نظام حقوق موضوعه ایران می‌نماید و در نهایت نتیجه‌گیری می‌کند.

واژگان کلیدی: حق رأی، کارایی، عوامل تولید، حق مالی، طلبکاران

طبقه‌بندی موضوعی: K22

۱. استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی

مقدمه

«حق رأی» از مسائل بسیار مهم و تأثیرگذار یک شرکت می‌باشد. یکی از مسائل حقوقی حق رأی مسئله «شناسایی حق رأی برای طلبکاران شرکت تجاری» است؛ بدین شکل که آیا می‌توان برای طلبکاران شرکت حق رأی قائل شد یا اینکه حق رأی ماهیتاً و ضرورتاً به مالکان یا سهامداران شرکت اختصاص دارد؟ به عبارت دیگر، آیا حق رأی ماهیتاً و بالضروره تابع وصف سهامداری یا شراکت در شرکت تجاری است یا اینکه چنین تبعیتی منتفی بوده و می‌توان حق رأی را برای طلبکاران شرکت نیز به رسمیت شناخت؟ از منظر اقتصادی آیا شناسایی حق رأی برای طلبکاران شرکت قاعده کارآمدی می‌باشد یا خیر؟ و سؤال آخر اینکه مسئله حق رأی طلبکاران شرکت تجاری در نظام حقوقی ایران تابع چه وضعیت حقوقی برخوردار است؟ آیا نظام حقوقی ایران ظرفیت پذیرش چنین قاعده تجویزی را دارد؟

تحقیق و پاسخ پیرامون مسائل فوق مقاله حاضر را تشکیل می‌دهد. بدین منظور ابتداء حق رأی را از نظر مبانی و متدلوژی مرسوم حقوقی مورد بررسی قرار می‌گیرد سپس موضوع با تکیه بر متدلوژی جدید حقوق - تحلیل اقتصادی - طرح و بحث خواهد گردید. پس از مروری کوتاه بر برخی قوانین تجویز کننده حق رأی طلبکاران، نهایتاً موضع حقوقی ایران طرح و تبیین خواهد گردید. در پایان نیز نتیجه‌گیری خواهد شد.

مبحث اول - تحلیل حقوقی

این موضوع که یکی از حقوق ناشی از عنوان «سهامداری» پیدایش حق رأی برای سهامدار یا شریک شرکت تجاری می‌باشد قابل تردید نیست؛ زیرا اصولاً سهامداری یا شراکت متضمن حق رأی در امور شرکت می‌باشد. اما اصلی‌ترین سؤالی که بلحاظ حقوقی در این مقاله مطرح می‌باشد این است که آیا حق رأی لزوماً تابع وصف سهامداری می‌باشد یا چنین تبعیتی ضرورت ندارد؟ پاسخ به این سؤال دایر مدار این سؤال مقدماتی است که «حق رأی» چیست؟ لذا منطقی است ابتدائاً بررسی شود که حق رأی چیست، تا بتوان راجع به «ضرورت یا عدم ضرورت رابطه میان سهامداری و حق رأی» به قضاوت نشست:

۱ - حق رأی چیست؟

این سؤال از دو جهت قابل بررسی است: کارکردی و ماهیتی.

ابتداء باید بررسی نمود که کارکرد «رأی دادن» چیست؟ حق رأی چه نقشی را در امور شرکت ایفاء می‌نماید؟ همانگونه که می‌دانیم پیشبرد امور و فعالیت‌های مشترک اقتصادی برخلاف بسیاری از عقود مستلزم گذشت زمان بوده و بسیاری از فعالیت‌های آتی شرکت نیازمند این است که شرکاء یا سهامداران به صورت منظم یا موردی تشکیل جلسه داده و راجع به مسائل مربوط به کسب و کار و فعالیت‌های شرکت از جمله افزایش یا کاهش تولید، ادغام یا تجزیه بنگاه، تأسیس شعب جدید و ورود در برخی فعالیت‌های مخاطره‌آمیز اتخاذ تصمیم نمایند. اسناد متشکله شرکت از جمله اساسنامه یا شرکتنامه هر چه قدر هم که جامع بوده باشند، باز قادر نخواهند بود که تمام مسائل و مشکلات آتی‌الحدوث را پیش‌بینی نموده و راجع به آنها حکمی پیش‌بینی کرده باشند؛ اصولاً طبع فعالیت‌های اقتصادی و تجاری اینگونه است که بسیاری از موارد به تصمیمات بعدی فعالان اقتصادی موکول می‌گردد؛ زیرا محیط حاکم بر فعالیت‌های اقتصادی بالطبع متغیر بوده و با تغییر در عوامل مذکور تصمیم‌گیری در شرایط جدید نیز امری لازم و ضروری است. بعلاوه، بسیاری از مسائل در شرکت‌ها مانند تصویب ترازنامه وجود دارد که نشست‌های منظم و ادواری سهامداران را ایجاب می‌نماید. «رأی دادن» مکانیسمی است که اتخاذ تصمیمات ادواری یا موردی صاحبان شرکت را عملی می‌کند. استربروک و فیشر دو تن از محققان برجسته آمریکایی در زمینه حقوق شرکت‌ها نقش اعطای رأی در حقوق شرکت‌ها را «تکمیل خلاءها» عنوان کرده می‌نویسند:

«موارد بلا حکم - اینکه چه کسانی چه وظایفی را با چه افرادی باید انجام دهند، چه محصولاتی را باید تولید نمود، نحوه فروش محصولات و امثال آنها - غالباً مهمتر از مسائل مورد حکم می‌باشند. چیزی باید باشد تا این جزئیات را تکمیل نماید. رأی دادن چنین کارکردی را ایفاء می‌کند. حق رأی عبارت است از حق اخذ تصمیم در خصوص مواردی که قرارداد متضمن حکمی راجع به آن نباشد - خواه قرارداد صریح باشد خواه قاعده حقوقی آن را عرضه نماید» (Frank, et al., 1991).

گرچه تکمیل خلاءها از اصلی‌ترین کارکردهای حق رأی محسوب می‌شود با این حال پرواضح است که منحصر به آن نیست؛ زیرا بسیاری از موارد وجود دارد که راجع به آنها در اسناد متشکله شرکت حکم صریح وجود دارد اما گذشت زمان و تغییر در عوامل محیطی کسب و کار تغییر در استراتژی‌های شرکت را ایجاب می‌نماید. لذا رأی دادن در اینگونه موارد در مقام مکانیسمی برای بهبود رویه‌ها و سیاست‌های موجود شرکت عمل می‌نماید. از آنچه گذشت می‌توان نتیجه گرفت حق رأی - بلحاظ کارکردی - مکانیسمی برای اتخاذ تصمیمات ادواری و غیر ادواری شرکت بوده که

با تکیه بر آن می‌توان برخی خلاهای موجود را تکمیل و یا رویه‌ها و سیاست‌های قبلی شرکت را تغییر داد.

اما بلعناظر ماهیتی حق رأی چیست؟ حق رأی را می‌توان در کدام دسته از ماهیات حقوقی قرار داد؟ در تحلیل کارکردی فوق ملاحظه گردید که حق رأی هر کدام از شرکاء یا سهامداران در رابطه با تصمیم‌گیری راجع به امور شرکت - به طور کلی - می‌باشد. بر این اساس می‌توان حق رأی را حق سلطه یا حق تصمیم‌گیری شرکاء بر امور شرکت دانست. اگر چنین هویت حقوقی را برای حق رأی بپذیریم باید قبول نمود حق رأی ماهیتاً چیزی جز حق مالی نمی‌باشد؛ زیرا اثبات شد که حق رأی، حق سلطه بر امور شرکت می‌باشد و امور شرکت چیزی جز دارایی‌ها و فعالیت‌های شرکت نمی‌باشد. از آنجایی که دارایی‌های شرکت مال می‌باشد، تصمیم راجع به آنها و مدیریت آنها نیز تبعاً ارزش اقتصادی می‌یابند زیرا نتیجه تصمیمات می‌تواند موجب ازدیاد یا کاهش دارایی‌ها گردد. بنابراین نفس حکمرانی یا سلطنت بر دارایی‌ها و فعالیت‌های شرکت واجد ارزش اقتصادی می‌باشد. همانگونه که در محل خود اثبات گردیده است، حق مالی حقی است که واجد ارزش اقتصادی و داد و ستد باشد (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۴). لذا «حق رأی» یک حق مالی است.

۲ - ضرورت سهامداری و حق رأی؟

مسئله جدی این است که آیا میان سهامداری و دارا بودن حق رأی، تلازم وجود دارد یا خیر؟ این سؤال را می‌توان در قالب دو سؤال مطرح نمود: آیا می‌توان تصور نمود که سهامدار حق رأی نداشته باشد؟ و اینکه آیا می‌توان تصور نمود که غیر سهامدار (طلبکار شرکت) واجد حق رأی باشد؟ در زیر پس از بیان اصل به هر دو سوال مستقلاً پاسخ داده می‌شود:

۲-۱- بیان اصل

اصولاً یکی از حقوق سهامداری شرکت مشارکت در اداره امور آن می‌باشد. این مشارکت به صورت اعطای رأی در مجالس مختلف شرکت تجاری بروز می‌کند. سهامداری ماهیتاً به بسته‌ای از حقوق (جمع حق) می‌ماند که یکی از عناصر سازنده آن عبارت است از حق رأی. برای مثال بر اساس ماده ۲۴ لایحه اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷، سهم قسمتی از سرمایه شرکت سهامی است که

مشخص میزان مشارکت ... صاحب آن در شرکت می‌باشد.^۱ با توجه به جمیع مقررات قانونی حاکم بر شرکت‌های تجاری می‌توان این اصل را استنباط نمود که اصولاً حق رأی تابع سهامداری یا شراکت در شرکت می‌باشد.

یکی از سؤالات جدی این است که چگونه می‌توان این اصل را توجیه نمود؟ این سؤال وقتی صورت جدی‌تری به خود می‌گیرد که شرکت را از منظر اقتصادی و واقع گرایانه بنگریم و ذهن را برای لحظه‌ای از استعاره شخص حقوقی آزاد کنیم؛ زیرا در نگاه واقع گرایانه شرکت چیزی جز فعالیت اقتصادی مشترک نیست که در اثر اجتماع عوامل تولید راه‌اندازی می‌گردد؛ همچنین مسئله حق رأی سهامداران وقتی تشدید می‌گردد که تصور کنیم سهم دیگر ذینفعان - مانند تأمین کنندگان سرمایه - در تشکیل سرمایه تجاری بمراتب بالاتر از سهم مؤسسين شرکت می‌باشد؟^۲ لذا این مسئله در ذهن پدید می‌آید که راز تفویض تصمیم‌گیری‌های شرکت به یک دسته خاصی از ذینفعان (سهامداران) چیست؟

ادبیات حقوق شرکت‌های نه فقط توجیهی در رابطه با چنین تفویضی ارایه نداده است بلکه چنین سؤالی اساساً مسبوق به طرح نیز نبوده است. شاید بتوان علت این موضوع را این دانست که از نگاه نویسندگان داخلی حقوق شرکت‌ها این موضوع یک امر بدیهی بوده است. برعکس در ادبیات خارجی حقوق شرکت‌ها بالاخص در میان تحلیل گران اقتصادی حقوق شرکت‌ها این موضوع مطرح و تحلیل‌های قابل توجهی نیز ارایه گردیده است که در قسمت آتی بدان‌ها اشاره خواهد شد. نکته‌ای که در اینجا قابل طرح و پرسش به نظر می‌رسد این است که آیا این اصل یک اصل لایتخلف

۱. قابل ذکر است که میزان حق رأی هر شریک یا سهامدار با توجه به نوع شرکت‌های تجاری متفاوت می‌باشد. برای مثال در شرکت‌های سهامی هر سهم متضمن یک حق رأی می‌باشد؛ بنابراین در این نوع از شرکت‌ها اصل "یک سهم - یک رأی" حاکم می‌باشد. در شرکت‌های با مسئولیت محدود که سرمایه قابل تقسیم به سهم نمی‌باشد، حق رأی تابع میزان سهم الشرکه است. در شرکت‌های تضامنی - که از شرکت‌های شخص به شمار می‌رود - نظام حق رأی تابع میزان سهم الشرکه نبوده بلکه تابع اصل شراکت می‌باشد؛ یعنی شرکاء صرف نظر از میزان سهم الشرکه به یک اندازه دارای حق رأی می‌باشند که از این نظر شبیه به مشارکتهای مدنی می‌باشد.

۲. بسیار معمول است که شرکت سهامی خاصی با سرمایه‌اندک مثلاً یکصد میلیون ریالی تأسیس شده و بلافاصله برای راه اندازی خط تولید متوسل و موفق به اخذ وام بانکی به میزان مثلاً ده میلیارد ریالی می‌شود. مطابق این اصل اداره امور شرکت در دست سهامداران است در حالی که در مثال مذکور از مجموع سرمایه پولی فراهم شده برای انجام پروژه مورد نظر تنها یک درصد متعلق به مؤسسين یا سهامداران شرکت می‌باشد.

می‌باشد؟ بدین معنا که آیا سهامداران قادر نیستند حق تصمیم‌گیری خود را در مواردی که بمصلحت خود تشخیص می‌دهند به دیگر دسته‌های ذینفع مثلاً طلبکاران شرکت واگذار نمایند؟ پاسخ این مقاله به پرسش مذکور این است که علی‌رغم درستی مبانی اصل «حق رأی سهامداران» و تفویض حق تصمیم‌گیری به آنان، به نظر می‌رسد آن اصل قابل عدول می‌باشد. مدعای مذکور در قالب دو سؤال اساسی زیر مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۲-۲- آیا سهامدار می‌تواند حق رأی نداشته باشد؟

در اینجا سؤال اصلی این است که آیا می‌توان مقوله سهامداری را بدون حق رأی تصور نمود یا اینکه حق رأی جوهره سازنده سهامداری بوده به گونه‌ای که از آن لاینفک می‌باشد. فرضیه این مقاله این است که چنین «تلازم لاینفکی» میان سهامداری و حق رأی وجود ندارد؛ آری - همانگونه توضیح داده خواهد شد - به عنوان یک قاعده اولیه کارآمد می‌توان از چنین رابطه‌ای سخن به میان آورد. به تعبیر حقوق تعهداتی، حق رأی مقتضای ذات سهامداری محسوب نمی‌گردد بلکه مقتضای اطلاق آن می‌باشد. پذیرش این ادعا هر چه قدر که در برخی شرکت‌های تجاری سخت می‌باشد در پاره‌ای از آنها بویژه شرکت‌های سهامی عام به سهولت امکان‌پذیر می‌باشد.

دلایل استدلالی و استنادی این مدعا که سهامداری لزوماً متضمن حق رأی نمی‌باشد به شرح زیر است:

✓ از لحاظ اصولی برقراری تلازم (بویژه از نوع لاینفک) میان دو چیز محتاج دلیل قاطع است؛ در ما نحن فیه دلیل قاطعی در بین به نظر نمی‌رسد؛ هر چند مسلماً یکی از مزایا یا عناصر موجود در سبب سهامداری حق رأی می‌باشد و سهامداران اصولاً متصف به حق رأی می‌باشند، با این حال چنانچه مصالح اقتصادی و تجاری افراد ایجاب نماید این رابطه قابل چشم‌پوشی است؛ زیرا اصولاً قواعد تجاری تابع مصالح سرمایه‌گذاران و عاملان اقتصادی است.

✓ به لحاظ انگیزشی در برخی شرکت‌های تجاری، شریک یا سهامدار اصولاً انگیزه‌ای برای مشارکت در اداره امور شرکت و دارایی‌هایی شرکت ندارد.. بلکه انگیزه اصلی را دریافت سود حاصل از فعالیت‌های شرکت تشکیل می‌دهد که ملازمه‌ای با مداخله سهامدار ندارد. پیدایش سرمایه‌گذاران نهادی مانند بانک‌ها و شرکت‌های هلدینگ که بخش عمده سهام

شرکت‌ها را خریداری نموده و عملاً هر گونه امکان مداخله را در امر تصمیم‌گیری برای دیگر سهامداران سد می‌نمایند نمونه‌ای بارز از چنین وضعیتی است. به نظر می‌رسد پذیرش چنین وضعیتی از سوی «سهامداران در اقلیت» با موقعیتی که اساسنامه شرکت حق رأی را مختص دارندگان حد معینی از سهام نموده باشد - بلحاظ نتیجه - تفاوتی ندارد.

مشکلی که در اینجا وارد ذهن می‌شود این است که چون نداشتن حق رأی برای سهامدار مستلزم مسلط نمودن دیگر سهامداران یا ذینفعان بر امور مالی وی می‌باشد، ممکن است این موضوع مصداق سلب حق بوده باشد که مورد نفی نظام حقوقی می‌باشد.^۱

دقت در طبیعت موضوع چنین شبهه‌ای را دفع می‌کند؛ زیرا سهامداران با پذیرش موضع انفعالی (فقدان حق رأی) در حقیقت حق تصمیم‌گیری راجع به امور شرکت را به دیگران واگذار می‌نماید. نظریه «واگذاری حق تصمیم‌گیری» حاق واقعیت را بیش از نظریه «سلب حق تصمیم‌گیری» توجیه و نمایان می‌کند.

صرف نظر از استدلال‌ات فوق، این موضوع در قوانین شرکت‌های تجاری گوناگون به رسمیت شناخته شده است. برای نمونه ماده ۲۲۱ قانون شرکت‌های ایالت دلاور آمریکا تصریح می‌نماید: «... گواهی ثبت شرکت می‌تواند جزئاً یا کلاً حق تصمیم‌گیری راجع به کلیه امور شرکت را - جز آنچه در بند ۲ (ب) ۲۴۲ این مبحث عنوان شده است - را از سهامداران سلب نماید».

حقوق شرکت‌های ایران بدون اینکه صراحتاً وارد این موضوع گردیده باشد، با آوردن برخی قیود وصفی در مواد مربوط به شرکت‌های سهامی این موضوع را بالاشاره به رسمیت شناخته است. قید وصفی «...سهامی که حق رأی دارند...» در مواد ۸۴ و ۸۷ لایحه اصلاح قسمتی از قانون تجارت ۱۳۴۷ که ناظر به حد نصاب لازم برای تصمیمات اتخاذی در مجامع عمومی عادی و فوق العاده است مفهوماً دلالت بر سهامی دارند که به موجب اساسنامه فاقد حق رأی می‌باشند در عین حال که صاحبان آنها سهامدار شرکت می‌باشند؛ البته طبیعی است که در مجمع مؤسس (در شرکت‌های سهامی) با توجه به اینکه هنوز اساسنامه به تصویب نرسیده است کلیه پذیره‌نویسان سهام دارای حق رأی خواهند بود.

۱. به موجب ماده ۹۵۹ قانون مدنی ایران: هیچ کس نمی‌تواند به طور کلی حق تمتع و یا حق اجرای تمام یا قسمتی از حقوق مدنی را از خود سلب و اسقاط نماید.

۲-۲- آیا طلبکاران می توانند حق رأی داشته باشند؟

جدی ترین سؤال مقاله حاضر این است که آیا طلبکار می تواند نسبت به امور شرکت حق تصمیم گیری داشته باشد؟ این سؤال از این شبهه نشأت می گیرد که چرا باید در کنار یا بجای صاحبان شرکت افرادی خارج از شرکت بر امور آن مسلط گردند؟ این سؤال پیشینه طرح در حقوق مدنی ندارد. با این - حال اگر بخواهیم سوال را از منظر حقوق مدنی (باب شرکت) مطرح نماییم پاسخ به سوال مذکور چه می تواند باشد؟

قبل از اینکه سؤال از منظر حقوق تجارت و تحلیل اقتصادی مورد بررسی قرار گیرد لازم است موضوع مختصراً از نظر حقوق مدنی و فقه اسلامی (فقه الشرکه) مورد بررسی قرار گیرد.

بر خلاف آنچه ابتدائاً به نظر می رسد پاسخ سوال از نظر حقوق مدنی مثبت به نظر می رسد؛ زیرا مطابق اصل حاکمیت اراده که زیر بنای نظام معاملات محسوب می گردد جز در صورتی که توافق یا شرطی مغایر با اخلاق حسنه یا نظم عمومی بوده باشد، نافذ و معتبر است. اگر شرکا بنا بر مصلحت سنجی خود اراده نمایند که طلبکاران راجع به امور شرکت یا مایملک مشترک به جای آنان یا در کنار آنان قادر به تصمیم گیری بوده باشند دلیلی بر بطلان آن به نظر نمی رسد؛ زیرا - علی الظاهر - نه مخالف اخلاق حسنه است و نه مغایر با نظم عمومی. تعلق حق تصمیم گیری به مالکان مشترک یک واقعیت عرفی و عقلی را در یک نظام اقتصادی بیان می کند و در واقع انعکاس عرف حاکم از زبان قانونگذار محسوب می گردد. اما نکته قابل توجه این است که مقنن علی الاصول اصراری بر لایتخلف بودن آن عرف ندارد. دلیل عدم اصرار قانونگذار به تداوم عرف های معاملاتی روشن است؛ زیرا قانونگذار افراد را عاقل فرض می کند و بدیهی است فرد عاقل حاضر نمی شود حق سلطه بر امور مالی و مایملک خود را بدون جهت به دیگری واگذار نماید. جنبه انعکاسی عرف در نظام قانونی معاملات بیشتر از سایر زمینه ها هویدا است. زیرا بازار جایی است که عقلاً در آن به صورت جدی و بی تعارف ارزش ها را مورد مبادله قرار می دهند لذا مقنن دلیل ندارد بلاجهت در رابطه با چگونگی نظامات معاملاتی مداخله جویانه عمل نماید. باید اذعان نمود قانونگذاران در بخش معاملات اصولاً امضایی یا انعکاسی عمل می نمایند تا تأسیسی.

از نظر فقهی نیز استدلال مشابهی قابل اقامه است:

اصولاً بنا به عمومات و اطلاقات ادله شرعی هرگونه توافقی میان افراد جایز و نافذ می‌باشد. واگذاری حق تصمیم‌گیری در موارد مربوط به مشارکت یا مایملک مشترک به طلبکاران یا تشریک آنان در تصمیم‌گیری، مغایر با ادله شرعی به نظر نمی‌رسد؛ زیرا:

اولاً- قاعده تسلیط، امور مردم را به خود آنان واگذار نموده است. بدیهی است در این طرز فکر خود افراد بهترین قاضی برای تشخیص مصالح تجاری و مالی خود شناخته می‌شوند. پر واضح است که شرکاء از واگذاری یا تشریک حق تصمیم به طلبکاران به دنبال اغراض عقلایی هستند و بی جهت حاضر به چنین تفیضی نمی‌باشند.

ثانیاً- استثنائات مندرج در ادله شرعی هیچکدام شامل واگذاری یا تشریک حق تصمیم‌گیری نمی‌باشد؛ زیرا نه چنین امری مصداق «بالباطل» می‌باشد و نه در اثر آن حلالی حرام و یا حرامی حلال می‌گردد؛ وانگهی نه فقط الباطل نیست بلکه برخی از اغراض عقلایی از طریق چنین مکانیسمی نیز قابل تحصیل می‌باشد.

علی رغم استدلالات فوق، از آنجایی که حق رأی طلبکاران در نقش تضمین مطالبات عمل می‌نماید برخی تشکیکات و تنگناهای حقوقی در رابطه با برسیمت شناختن حق رأی برای طلبکاران در نظام معاملاتی ایران قابل طرح است که در مبحث مربوطه بدان‌ها پرداخته خواهد شد.

مبحث دوم - تحلیل اقتصادی

رویکرد غالب در حقوق شرکت‌های مدرن رویکرد حقوق و اقتصاد یا تحلیل اقتصادی حقوق می‌باشد. این رویکرد بالاخص در حقوق شرکت‌های آمریکا از دهه ۱۹۸۰ نفوذ قابل توجهی نمود به گونه‌ای که به تعبیر برخی نویسندگان آمریکایی حقوق شرکت‌ها بازنویسی گردید.^۱ حقوق شرکت‌ها از آنجایی که بیشترین قرابت و سنخیت را با بحث عوامل تولید دارد و در صدد طرح و بسط موازینی

1. William W. Bratton, The new economic theory of the firm: Critical perspectives from history; Heinonline, 41 Stanford law Review 407; 1988-89, P. 1471

است که بتواند عوامل تولید را تجميع نماید^۱، از جمله زمينه‌های پر استعداد برای بکارگیری نظريه‌ها و مفاهيم اقتصادی است.

از آنجایی که در محور تحليل‌های اقتصادی حقوق، کارایی قواعد حقوقی و به طور کلی نظام حقوقی حاکم بر اعمال و فعاليت‌های اشخاص قرار دارد، لذا تحقيق اين سؤال که حق رأی برای طلبکاران قابل شناسایی هست يا خير، نیز دایر مدار این است که بررسی شود - صرفنظر از جواز يا عدم جواز نظام حقوقی ایران - آیا تجویز حق رأی طلبکاران قاعده کارآمد می باشد يا خير؟ ابتدا باید دید کارایی در ظرف حقوق شرکت‌ها چیست تا بتوان در مورد کارایی يا عدم کارایی قاعده مورد بحث داوری نمود.

۱- کارایی چیست؟

پیرامون چيستی کارایی، انواع و اقسام آن، جایگاه آن در تحليل‌های اقتصادی مباحث گسترده‌ای میان اقتصاددانان و تحليل‌گران اقتصادی حقوق مطرح بوده و هست که این مقاله بالطبع فرصت پرداختن به آنها را ندارد.^۲

معنایی که در ظرف حقوق شرکت‌ها از مقوله کارایی قابل ارایه می‌باشد این است که کارایی به وضعیتی اطلاق می‌گردد که در آن از راه تجميع عوامل تولید ثروت عاملان اقتصادی افزایش می‌یابد. در واقع با تعريف مزبور تعريف حکم يا قاعده کارآمد در حقوق شرکت‌ها نیز معلوم می‌گردد. براین اساس، قاعده کارآمد به قاعده‌ای اطلاق می‌شود که از راه هموار نمودن روابط معاملاتی عوامل تولید، باعث افزایش ثروت آنان گردد. نکته قابل توجه این است که کارایی در ظرف حقوق شرکت‌ها همچون سایر حوزه‌های حقوق به مفهوم کالدور - هیکس مد نظر می‌باشد نه مفهوم پارتویی آن.^۳ برای

1. Ben Pettet , Company law , Pearson Education Ltd.,2001,P.1

۲. برای مطالعه بیشتر در این زمینه رجوع کنید به : یدالله دادگر، تحليل اقتصادی حقوق ، انتشارت پژوهشکده اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس و نور علم، ۱۳۹۳، صص ۲۹۷-۲۷۵؛ عباس طوسی، تحليل اقتصادی حقوق شرکت‌ها، ۱۳۹۳، انتشارات مؤسسه حقوقی شهر دانش، صص ۸۷-۶۹.

۳. برای مطالعه بیشتر در زمینه مفاهيم کاری پارتو و کالدور- هیکس رجوع کنید به منابع فوق.

مثال قاعده تصمیم‌گیری در حقوق شرکت‌های مدرن را در نظر گیریم که تابع «نظام اکثریت»^۱ می‌باشد. به نظر می‌رسد نظام اکثریت، اصلی‌ترین مشکل اعمال جمعی^۲ را - که همانا مشکل تصمیم‌گیری^۳ است - در مقایسه با نظام اجماع یا اتفاق آراء^۴ مرتفع نموده است. البته بالطبع در اثر قبول نظام اکثریت آراء ممکن است عده اقلیت در اثر تصمیمات اکثریت متضرر گردند که می‌توان از آن تعبیر به هزینه‌های نظام اکثریت^۵ نمود. با این حال اگر نگاه کلی به وضعیت مذکور داشته باشیم تصدیق خواهیم نمود که هزینه‌های ناشی از اعمال قاعده اکثریت، بمراتب از هزینه‌های قاعده اتفاق آراء کمتر می‌باشد. حقیقت این است که این قاعده کارآمد با پایین آوردن نسبی هزینه‌های تصمیم‌گیری منجر به افزایش ثروت می‌گردد.

همانگونه که در جای خود اثبات گردیده است در دنیای واقعی به دلیل ناهمگون بودن توابع فایده افراد^۶ هیچ قاعده و روشی بدون هزینه و توالی منفی وجود ندارد. با این حال تلاش عقلا و قانونگذاران همواره بر این بوده است که با ابداع روش‌ها و قواعد حقوقی مکمل - تا حدی که متصور است - به مقابله با هزینه‌های ناشی از قواعد و روش‌های اتخاذی بپردازند مثلاً حق خروج آزادانه سهامداران در شرکت‌های سهامی عام (قابلیت نقل و انتقال ازاد سهام) می‌تواند وضعیت آنان را که ممکن است در اثر اعمال قاعده اکثریت بدتر شده است بهبود ببخشد. مسلماً عدم انتقال سهام و باقی ماندن در شرکت (با وجود امکان قانونی انتقال) معنایی جز رضایت بر وضع موجود در بر نخواهد داشت. بدین ترتیب می‌توان قاعده اکثریت را به مفهوم کالدور-هیکس قاعده کارآمد محسوب نمود.

۲- کارایی و حق رأی طلبکاران

برگردیم به این سؤال که آیا شناسایی حق رأی برای طلبکاران شرکت قاعده کارآمدی می‌باشد یا خیر؟ بررسی این مسئله را از منظر تحلیل اقتصادی حقوق می‌توان از این پرسش مقدماتی آغاز نمود که

1 . Majority system

2 . Collective action problem

3 . Decision making problem

4 . Consensus

5 . Costs of majority system

6 . Utility functions of individuals

اساساً منطق حق رأی سهامداران - و نه دیگر ذینفعان - چیست؟ زیرا - همانطوری که پیشتر گفته شد - در تشکیل سرمایه تجاری و تولید کالا و خدمات دیگر ذینفعان بعضاً به یک اندازه و بعضاً بیش از سهامداران نقش آفرینی می‌نمایند. پس چرا مطابق اصول حقوق شرکت‌ها حق تصمیم‌گیری در امور بنگاه از آن سهامداران شرکت می‌باشد؟

تحلیل‌گران اقتصادی حقوق در رابطه با توجیه حق رأی سهامداران، به «رابطه» میان حق رأی و مطالبات دست آخر^۱ اشاره می‌کنند. آنان معتقد هستند که حق رأی از آن کسی است که قرار است مطالبات وی بعد از همه مطالبات پرداخت گردد.^۲ این دسته از طلبکاران را می‌توان «طلبکاران دست آخر»^۳ نامید.

در میان تمام دسته‌های ذینفع، سهامداران هستند که قرار است مطالبات آنان بعد از همه طلبکاران آن هم به میزان نامعلوم پرداخت گردد. مطالبات دیگر ذینفعان هم مشخص و معلوم است و هم قرار است جلوتر از سهامداران پرداخت گردد. مثلاً اعطاکندگان تسهیلات به شرکت (مانند بانک) بر اساس یک قرارداد مشخص (تعیین اصل و فرع وام و زمان پرداخت) با شرکت وام‌گیرنده وارد معامله شده و به اصطلاح وارد یک سرمایه‌گذاری مشخص گردیده است. یا دسته کارگران را در نظر گیریم که با بنگاه تجاری رابطه کاری و استخدامی دارند. آنان نیز با شرکت دارای یک قرارداد مشخص با مطالبات معین می‌باشند و ریسکی را که در سرمایه‌گذاری سهامداران نهفته است را به هیچ وجه متقبل نمی‌شوند. اگر فرض کنیم شرکت ورشکست گردد مطالبات کلیه ذینفعان - تا حد کفایت دارای - پرداخت خواهد شد مگر اینکه اموال شرکت ورشکسته کفاف تأدیه آنها را ندهد. این در حالی است که سهامداران از یک وضعیت کاملاً متفاوتی برخوردارند؛ زیرا از همان اول معلوم نیست مطالبات آنان چقدر است و به ازای آورده خود در شرکت چه میزان بدست خواهند آورد و مهمتر اینکه اساساً معلوم نیست چیزی از اموال شرکت عاید آنان خواهد شد یا خیر؟ زیرا آنان در حقیقت از باقیمانده^۴ یا الباقی

1 . Residual claim(s)

2 . Frank H. Easterbrook and Daniel R.Fischel, Op. cit. p.68, p.67

3 . Residual claimant(s)

4 . Residue

دارایی‌های شرکت سهم می‌برند.^۱ بدیهی است اگر تمام دارایی‌های شرکت نیز صرف تادیه مطالبات دیگر ذینفعان گردد، سهامداران حق هیچگونه اعتراضی را نخواهند داشت. این بدان خاطر است که در حقیقت نوع سرمایه‌گذاری آنان به نحوی می‌باشد که بازگشت سرمایه آنان مشروط و منوط به وجود باقیمانده یا مازاد است که پس از پرداخت مطالبات کلیه طلبکاران به جا می‌ماند.

تا اینجا - هر چند اجمالاً - روشن شد که موقعیت سرمایه‌گذاری سهامداران نسبت به دیگر ذینفعان از مخاطره بیشتری برخوردار است و لذا اگر قرار باشد حق تصمیم‌گیری به یکی از دسته‌های ذینفع اعطا شود سهامداران از استحقاق بیشتری برخوردارند؛ به عبارت دقیقتر تا اینجا اثبات گردید حق رأی جزئی از ریسک‌پذیری است؛ با اینحال هنوز هم به وضوح معلوم نیست داشتن وضعیت مخاطره آمیز تر چطور می‌تواند حق رأی سهامداران - نه سایر ذینفعان - را توجیه نماید؟

پاسخ تحلیل‌گران اقتصادی حقوق این است که راز اصلی «رابطه میان حق رأی و مطالبات دست آخر» را باید در «انگیزه مناسب»^۲ جستجو نمود.^۳ بدین بیان که سهامداران با توجه به اینکه باید بعد از پرداخت طلب تمام طلبکاران و به شرط وجود باقیمانده نسبت به بازگشت سرمایه و احیاناً سود ناخالص شوند لذا نسبت به تمام دیگر ذینفعان انگیزه‌مندتر می‌باشند؛ زیرا آنان بحق انگیزه دارند تا نسبت به افزایش ثروت تلاش نمایند تا بتوانند پس از پرداخت تمام مطالبات، خود نیز طرفی ببندند. سود نهایی^۴ و هزینه نهایی^۵ متوجه آنان است؛^۶ در نتیجه آنان مجدانه تلاش خواهند نمود تا با اتخاذ مناسب‌ترین استراتژی‌ها و سرمایه‌گذاری‌ها همچنین از راه پایین آوردن هزینه‌های نهایی اقدام به حداکثرسازی ثروت نمایند. این در حالی است که دیگر ذینفعان - مثلاً وام‌دهندگان - بدلیل اینکه مطالبات

۱. وضعیت مطالبات شرکاء دقیقاً شبیه به وضعیت وراثت در حقوق ارث می‌باشد که سهم الارث آنان از محل مازاد پرداخت می‌گردد که میزان آن پس از تعیین دیون، واجبات مالی متوفی و اخراج ثلث معلوم می‌گردد. همچنین قابل تشبیه به وضعیت وراثت قرابت بر می‌باشد که برخلاف وراثت فرض بر دارای سهم الارث مشخصی نیستند و از باقیمانده مازاد ارث می‌برند. لذا سهم الارث آنان تابعی از تعداد و سهم الارث وراثت فرض بر می‌باشد. به همین خاطر ممکن است در برخی فروض سهم وراثت قرابت بر نسبت به برخی وراثت فرض بر بر مراتب بیشتر باشد و یا بالعکس در برخی فروض کمتر از آنان نیز ارث ببرند.

2. Appropriate incentive

3 Op. cit. p.68

4. Marginal gain

5. Marginal cost

6. Op. cit. et Op. loc.

مشخصی دارند به نحوی که ریسک فعالیت‌های اقتصادی و پروژه‌های شرکت را تقبل نمی‌کنند بلکه تنها از سود آن فعالیت‌ها منتفع می‌شوند لذا این افراد در مقایسه با سهامداران فاقد انگیزه لازم برای حداکثرسازی ثروت می‌باشند؛ نتیجه اینکه حق رأی راجع با امور شرکت از آن سهامداران می‌باشد و - بنا به آنچه گذشت - این یک قاعده کارآمد در حقوق شرکت‌ها محسوب می‌گردد.

با بررسی سؤال مقدماتی فوق و قبول اینکه قاعده کارآمد اعطای حق رأی به سهامداران می‌باشد شاید ادامه دادن به این سؤال که آیا حق رأی طلبکاران کارایی دارد یا نه بلافاصله و بلاوجه به نظر رسد. اما ادامه سؤال هنوز هم فایده بخش باشد؛ زیرا:

برخی اوقات که وضعیت اقتصادی شرکت بسیار نابسامان است و سهامداران احساس می‌کنند دیگر قادر نخواهند بود وضعیت را به روند عادی آن برگردانند، دیگر انگیزه مناسب را برای تلاش جهت حداکثرسازی ثروت را از دست خواهند داد. زیرا بر اساس یک فرضیه اقتصادی آنان احساس خواهند کرد که نتیجه تلاش آنان عاید دیگر ذینفعان خواهد شد. آنان سهم خود را غرق شده می‌دانند. بنابراین کدام منطق اقتصادی ایجاب می‌نماید که حق تصمیم‌گیری کماکان در سلطه و اختیار سهامداران باقی باشد؟

نمونه بارز این وضعیت را می‌توان در بحث ورشکستگی مشاهده نمود. تسلط طلبکاران بر امور بنگاه ورشکسته - با نمایندگی مدیر تصفیه - را می‌توان از همین باب توجیه نمود. این بار طلبکاران هستند که بیشتر از ورشکسته به فکر مدیریت کارآمد بنگاه و افزایش ثروت می‌باشند؛ زیرا به صورت جدی‌تری به فکر نجات مطالبات خود از ورشکسته از طریق مدیریت اموال و دارایی‌های متعلق به وی می‌باشند. باید اذعان نمود تداوم حق تصمیم‌گیری ورشکسته دیگر کارآمد نبوده بلکه اعطای آن به طلبکاران است که به کارایی می‌انجامد.

حال این پرسش مطرح می‌گردد که آیا نمی‌توان وضعیتی غیر از ورشکستگی را تصور نمود که در آن طلبکاران - در مقایسه با سهامداران - انگیزه بیشتری را برای ثروت آفرینی داشته باشند تا حق تصمیم‌گیری طلبکاران توجیه حقوقی - اقتصادی پیدا کند؟ ممکن است بتوان مواردی از نوع وضعیت زیر را تصور نمود که در آن مالکان شرکت انگیزه لازم را برای ثروت‌افزایی نداشته باشند:

شرکت سهامی متوسطی را در نظر بگیریم که دچار مشکلات مالی جدی شده است و برای بهبود اوضاع مالی خود مبالغ قابل توجهی که از مجموع دارایی‌های شرکت بیشتر است از یکی از بانک‌ها تقاضای وام می‌نماید. با این حال دارایی قابل توثیقی نزد بانک ندارد. بانک‌ها اصولاً حاضر به تخصیص منابع خود تنها در قبال تضمین مناسب می‌باشند. فرض کنیم بانک اعلام می‌کند حاضر است در قبال پنجاه درصد حق رأی شرکت وام مورد تقاضا را اعطا نماید. استدلال بانک این است که چون شرکت وثیقه کافی ندارد و از طرفی سهامداران شرکت به استناد قاعده «مسئولیت محدود» فاقد مسئولیت شخصی در قبال مطالبات بانک نیز می‌باشند و در نتیجه انگیزه لازم را برای مدیریت کارآمد شرکت ندارند لذا بانک تنها از این طریق (اخذ حق رأی در فعالیت‌های شرکت) است که می‌تواند خود را در حاشیه امنیت قرار دهد.

انگیزه جدی بانک در این فرض قابل انکار نیست؛ زیرا در وضعیتی که شرکت فوق دارد اگر جذب تسهیلات اخذ شده توسط آن بدرستی به عمل نیاید، طرفی که واقعاً متضرر خواهد بود عبارت است از بانک معطی تسهیلات. در اینجا بانک لاقلاً به اندازه شرکت انگیزه لازم برای مدیریت کارآمد فعالیت‌های شرکت را داراست.

از نگاه اقتصاد کلان، اگر نظام حقوق قراردادهای چنین قراردادی را از سوی بانک و شرکت معتبر تلقی نکند چه وضعیتی پیش خواهد آمد؟ پاسخ واضح است؛ رابطه‌ای میان عوامل تولید (کار و سرمایه) شکل نخواهد گرفت و در نتیجه وضعیت دو طرف بهبود نخواهد یافت. برعکس شناسایی چنین قراردادی توسط نظام حقوقی می‌تواند به نتایج کارآمد بیانجامد؛ زیرا در این فرض، تنها قبول راه حل پیشنهادی بانک از سوی نظام حقوقی است که می‌تواند آن را وارد بازی سرمایه‌گذاری نماید والا اعطای وام در چنین شرایطی فاقد هر گونه توجیه سرمایه‌گذاری می‌باشد.

با توجه به مجموع مباحث اقتصادی فوق به نظر می‌رسد باید حق رأی سهامداران را به عنوان یک اصل مورد اذعان قرارداد اما امکان اعطای قراردادی حق رأی برای طلبکاران را نباید منتفی تلقی نمود؛ زیرا شناسایی حق رأی قراردادی برای طلبکاران در قیاس با عدم شناسایی، وضعیت را بهبود می‌بخشد. فراموش نکنیم مطابق قضیه هنجاری کوز نظام حقوقی باید به گونه‌ای طراحی گردد که مسیر معاملات را در بازار هموار نموده و موانع موجود بر سر راه آنها را مرتفع نماید (Cooter & Ulen, 1988).

به رغم اینکه تحلیل اقتصادی فوق قابل دفاع به نظر می‌رسد، با اینحال باید اذعان نمود از آنجایی که حق رأی برای طلبکاران ماهیتاً در مقام تضمین عمل می‌نماید، مواجه با برخی تنگناهای قانونی در حقوق موضوعه ایران می‌باشد که در مبحث آتی بدان پرداخته می‌شود.

مبحث سوم - حقوق ایران و برخی تنگناهای قانونی

صرف نظر از برخی استدلالات و استنادات حقوقی و فقهی که در مبحث اول اقامه گردید، لازم است در این مبحث وضعیت حقوقی اعطای حق رأی به طلبکاران را به طور اخص در نظام حقوق موضوعه ایران مورد بحث قرار داده و برخی شبهات و تنگناهای قانونی که باعث ابهام در آن گردیده است مطرح و احیاناً پاسخ داده شود.

۱- موضع حقوقی ایران چیست؟

علی رغم برخی قوانین مدنی و تجاری که توضیح داده خواهد شد می‌توان ادعا نمود موضع حقوق ایران در رابطه با این سؤال که آیا می‌توان به موجب قرارداد برای طلبکاران حق رأی قائل شد، مثبت به نظر می‌رسد. مبانی این ادعا را می‌توان به شرح زیر عنوان نمود:

۱-۱- اصل حاکمیت اراده

از اصلی‌ترین بنیان‌های نظام معاملات و فعالیت‌های اقتصادی در تمام نظام‌های حقوقی دنیا، اصل حاکمیت و نفوذ اراده عاملان اقتصادی است. گرچه می‌توان این اصل را بر اساس مبانی فلسفی و اقتصادی توجیه نمود اما به نظر می‌رسد امروزه از اصل مزبور باید به عنوان یک اصل متعارفه حقوقی نام برد. عنصر سازنده و زیرین در تمام نظام‌های اقتصاد آزاد و مختلط اصل نامبرده می‌باشد. به موجب این اصل اشخاص یا عاملان اقتصادی بهترین قاضی برای تشخیص رفاه (منافع و مضار) خود بوده و اصلح فرض می‌شوند، در نتیجه تصمیمات آنان در رابطه امور مادی و غیر مادی نافذ و معتبر می‌باشد. اصل مذکور در کلیه قوانین موضوعه کشورها با عبارت پردازی‌های متنوع منعکس گردیده است. در حقوق ایران نیز نفوذ اراده افراد در مواد عدیده‌ای از جمله ماده ۱۰ قانون مدنی عنوان گردیده است. هر

چند آزادی افراد در موارد متعددی از سوی قانونگذاران با محدودیت‌هایی مواجه گردیده است، این اصل کماکان عنصر سازنده نظام معاملات محسوب می‌گردد.

بر اساس این مقدمه کوتاه و به استناد اصل حاکمیت اراده باید توافق شرکت با طلبکاران را در برقراری حق رأی برای آنان به رسمیت شناخت؛ نفی اراده صاحبان شرکت در اعطای چنین حقی برای طرف قرارداد مغایر اصل حاکمیت اراده بوده و مستلزم دخالت در تشخیص و مصلحت بینی اشخاص می‌باشد. از طرفی مانع حقوقی نفوذ اراده که عبارتست از نظم عمومی شامل حق رأی طلبکاران نمی‌شود. زیرا بنا به تعریفی که از نظم عمومی به عمل آمده است چنین حقی نه مغایر با اخلاق حسنه است و نه احساسات جامعه را جریحه‌دار می‌نماید. وانگهی - همانگونه که گذشت - به دلیل اینکه می‌تواند زمینه تخصیص منابع و شکل‌گیری روابط معاملاتی گردد، باعث ازدیاد کارایی اقتصادی در میان جامعه نیز می‌گردد.

۱-۲- جواز شرط

در نظام حقوق قراردادهای ایران درج هرگونه شرطی جایز می‌باشد. هر چند بازگشت جواز شرط نیز نهایتاً به اصل حاکمیت اراده است با این حال به دلیل تفصیلی که قانونگذار در مبحث شروط ضمن عقد به عمل آورده است مناسب است حق رأی مورد بحث از منظر شروط ضمن عقد نیز مطالعه گردد که آیا حق رأی مورد بحث مشمول موارد بطلان شرط می‌گردد یا خیر؟

به موجب ماده ۲۳۲ قانون مدنی ایران ۳ قسم شرط باطل می‌باشد:

۱- شرطی که انجام آن غیر مقدور باشد،

۲- شرطی که در آن نفع و فایده نباشد،

۳- شرطی نامشروع باشد.

با دقت در ماهیت و کارکرد حق رأی طلبکاران به نظر می‌رسد هیچکدام از شروط مذکور شامل مانحن فیه نمی‌گردد؛ زیرا:

این شرط قابل انجام است و طلبکاران خواهند توانست مطابق با آنچه توافق گردیده است در تصمیمات مجامع یا مدیریتی مداخله نمایند. البته بدیهی است عملیاتی نمودن حق مزبور مستلزم طی برخی فرآیندهای شکلی معمول در حقوق شرکت‌ها می‌باشد.

حق مزبور نه فقط بی فایده نیست بلکه - در فروضی که اعطای چنین حقی دارای مبانی انگیزشی لازم است - می‌تواند هم برای هر دو طرف دائن و مدیون ثمرات مالی بدنبال داشته باشد و هم منتهی به روان سازی تعاملات اقتصادی اشخاص در جامعه گردد.

و نهایتاً اینکه شرط مزبور نامشروع نیز نمی‌باشد. زیرا اگر قید نامشروع را حمل بر ظاهر آن یعنی به معنای خلاف نصوص شرعی و آراء مشهور فقهی بدانیم نه فقط مشمول نواهی شرعی نمی‌گردد بلکه منطبق با قاعده تسلیط نیز می‌باشد؛ و اگر قید نامشروع را - به استناد نوشته‌های برخی حقوق دانان - شرطی بدانیم که خلاف اخلاق حسنه و نظم عمومی و یا بر خلاف قانون باشد (کاتوزیان، ۱۳۶۸). به نظر می‌رسد در نظر گرفتن چنین حقی برای طلبکاران متضمن هیچ گونه مغایرت اخلاقی و نظم عمومی نباشد. آری، اگر شرط نامشروع را حمل بر «خلاف قانون بودن» نماییم (کاتوزیان، ۱۳۶۸)، در این صورت به نظر می‌رسد برخی موارد قانونی از حقوق موضوعه ایران وجود دارد که مسئله ما نحن فیه را با چالش مواجه می‌نماید که لازم است در زیر بدان‌ها پرداخته گردد.

۲- برخی تنگناهای قانونی

هر چند شناسایی حق رأی برای طلبکاران با مبانی حقوق تعهدات و حقوق شرکت‌های مدرن قابل توجیه می‌باشد، با این حال حقوق موضوعه ایران متضمن برخی مقررات تجاری و مدنی است که حق مزبور را با چالش مواجه می‌نماید. در ادامه سه مورد از موارد یاد شده طرح و بحث می‌گردد:

۱-۲- ماده ۵۳ لایحه اصلاح قسمتی از قانون تجارت ۱۳۴۷

به موجب ماده ۵۳ فوق «دارندگان اوراق قرضه در اداره امور شرکت هیچگونه دخالتی نداشته و فقط بستانکار شرکت محسوب می‌شوند».

این ماده بویژه قید «فقط» هرگونه شبهه‌ای را در خصوص ماهیت رابطه حقوقی دارندگان اوراق قرضه با شرکت صادر کننده آن از بین می‌برد. زیرا صریحاً این رابطه را از نوع قرض دانسته و نتیجتاً هرگونه امکان مداخله را برای آنان منتفی دانسته است.

علی رغم ظهور یاد شده هنوز یک سؤال قابل طرح می‌باشد: آیا در صورتی نیز که خود شرکت صادرکننده اوراق دخالت در امور شرکت را برای دارندگان آن به رسمیت بشناسد، باز هم ماده ۵۳ اطلاق دارد؟ آیا ماده ۵۳ توافق دو طرف بر اعطای حق رأی را منع نموده است؟ یا می‌توان راه دیگری پیمود و آن اینکه ماده مزبور از جهت سؤال اخیر فاقد اطلاق است یا اینکه اطلاق ماده منصرف از مورد سؤال است؟

به نظر می‌رسد پاسخ درست و منطبق با مبانی حقوق شرکت‌های مدرن این باشد که ماده مزبور اطلاق ندارد یا منصرف از آن می‌باشد؛ زیرا:

اولاً - طبیعت مقررات حاکم بر شرکت‌های تجاری امری نیست. حقوق شرکت‌ها اصولاً زمانی مبادرت به وضع قوانین امری می‌نماید که مصالح جمیع ذینفعان اقتضاء نماید. به زبان تحلیل اقتصادی حقوق، قانونگذار موقعی در معاملات بازاری مداخله می‌نماید که بازار با شکست مواجه شده باشد؛ این در حالی است که در ما نحن فیه قرار دادن حق رأی برای طلبکاران نه فقط مصداق شکست بازار^۱ نبوده است بلکه در برخی فروض باعث روان ساختن معاملات و توافقات بازاری نیز می‌باشد.

ثانیاً - این ماده در حقیقت در مقام «دفع الدخل» یا «دفع شبهه مقدر» یا «تبصره» عمل می‌نماید. توضیح اینکه مخاطب ماده ۵۳، دارندگان اوراق قرضه هستند لذا این ماده در مقام اخطار و هشدار به آنهاست که با تصرف چنین ورقه‌ای تصور نشود که مجوز مداخله در تصمیم‌گیری‌های شرکت را به دست آورده‌اند. شبهه مقدر مورد ادعا قابل درک است؛ زیرا بلحاظ ظاهری عمل خریداران اوراق قرضه با عمل خریداران سهام از یک جهت شبیه به هم می‌باشد و آن عبارتست از تأمین سرمایه شرکت.

هر چند - بنا به دلایلی که در مبحث دوم گذشت - تفاوت فاحشی میان تأمین سرمایه از جانب دو گروه یاد شده نهفته است اما ممکن است برای دارندگان این نوع اوراق این تصور پیش آید که آنان

۱. برای دیدن مفهوم و موارد "شکست بازار" رجوع کنید به: Robert Cooter & Thomas Ulen, Op.cit., PP.38-42.

نیز با خرید اوراق و بخاطر عمل مشابه با سهامداران خود بخود واجد حق رأی می گردند. این ماده از بروز چنین تصور و توهمی جلوگیری نموده است. بر این اساس این ماده سهامداران را منع نمی کند که بالااختیار و به شکل قراردادی برای چنین دارندگانی قائل به حق رأی باشند.

ثالثاً- بند ۱۰ ماده ۵۸ و بند ۹ ماده ۶۰ همین قانون صریحاً در نظر گرفتن تضمیناتی را برای دارنده ورقه قرضه مورد شناسایی قرارداده است. حق رأی با توجه به وثوقی که برای طلبکاران به وجود می آورد، امروزه در عرف تجارت در نقش یکی از تضمینات عمل نماید. به نظر می رسد نباید بازار و عاملان آن را در تشخیص و معرفی تضامین جدید ناتوان فرض نمود.

رابعاً- اگر تمام استدلالات فوق را نیز نادیده بگیریم باز هم حداکثر مطلبی که می توان عنوان نمود این است که تنها طلبکارانی که مستند طلب آنها اوراق قرضه است از حق مداخله در امور شرکت - حتی در صورت رضایت خود سهامداران - محرومند نه همه اقسام طلبکاران. در حالی که مدعای مقاله حاضر شناسایی قراردادی حق رأی برای طلبکاران به معنای عام آن است نه دسته خاصی از آنان.

۲-۲- ماده ۱۰۵ لایحه اصلاح قسمتی از قانون تجارت ۱۳۴۲

به موجب این ماده شرکت های سهامی به وسیله هیأت مدیره ای که از بین صاحبان سهام انتخاب شده اداره خواهد شد. این ماده دلالت کافی دارد بر اینکه مدیریت شرکت سهامی از آن سهامداران آن خواهد بود؛ زیرا عبارت «که از بین صاحبان سهام انتخاب شده» با توجه به اینکه در مقام وصف عمل می کند مفهوماً دلالت بر نفی مدیریت غیر سهامداران دارد.^۱ این برداشت مورد اتفاق نظر نویسندگان حقوق شرکت های ایران و مقامات اجرایی در طول دهه های گذشته بوده است.^۲ علی رغم ظهور بالا نکات زیر قابل تأمل می باشد:

اولاً- "فلسفه اینکه هیأت مدیره در عین حال سهامدار نیز باشد قابل درک است؛ حکم مزبور از رابطه میان "سهامداری و بکارگیری دقت از سوی مدیران" سخن می گوید؛ زیرا از این طریق مدیران

۱. بر اساس نظر مشهور اصولیین "وصف" یکی از اقسام مفهوم مخالف می باشد.

۲. برای مثال رجوع کنید به: ستوده حسن، حقوق تجارت، جلد ۲، انتشارات، ۱۳، ص؛ اسکینی ربیعا، حقوق تجارت، جلد ۲، انتشارات، ۱۳، ص؛ کاویانی کوروش، حقوق تجارت، جلد ۲، انتشارات، ۱۳، ص؛ پاسبان محمد رضا، حقوق شرکت های تجاری، انتشارات سمت، ۱۳۸۵، چاپ اول، صص ۱۸۲-۱۸۰؛

احساس خواهند نمود که توالی فاسد یا هزینه های ناشی از تصمیمات سوءمدیریتی آنان فقط متوجه دیگران نخواهد بود بلکه - چون آنان نیز سهامدار هستند - بالطبع گریبان آنان را نیز در بر خواهد گرفت. بنابراین حکم مزبور یک حکم انگیزشی بوده و از این جهت که باعث کاهش هزینه های کارگزاری^۱ می گردد یک روش کارآمد محسوب می گردد. اما پر واضح است که تنها راه حصول مدیریت کارآمد شرکت سهامی این نبوده است که مدیران لزوماً از میان سهامداران انتخاب گردند. در بسیاری از موارد که طلبکارانی که مطالبات آنان تحت الشعاع سوءمدیریت شرکت مقترض قرار می گیرند بمراتب بیش از مدیرانی که خود نیز سهامدار هستند انگیزه مدیریت کارآمد دارند.

بعلاوه نحوه اجرای حکم این ماده عملاً مانع حصول کارایی مورد نظر از آن بوده است. زیرا در عمل مدیران با داشتن کمترین سهم (بعضاً فقط یک سهم) و در نتیجه به صرف اتصاف به وصف «سهامداری» قادرند به این سمت برگزیده شوند. طبیعی است میان «میزان سهام» و «بهینه سازی رفتار مدیران» رابطه مستقیمی وجود دارد. هر چه قدر تعداد سهام کمتر باشد تأثیر کمتری نیز در درونی سازی تصمیم مدیران خواهد داشت. لذا به نظر می رسد اگر قرار بود از طریق استراتژی درونی سازی به بهبود رفتار مدیران مبادرت گردد لازم بود قانونگذار داشتن میزان سهام مؤثری را برای تصدی مدیریت مقرر می نمود. این موضوع هر چند به اساسنامه های شرکت های سهامی واگذار گردیده است اما متأسفانه در عمل مشاهده می گردد که توجه کافی به این موضوع از سوی سهامداران صورت نمی گیرد لذا عملاً مدیران با داشتن سهام بسیار اندک - و بعضاً اسمی - قادرند مدیران شرکت های بسیار بزرگ گردند. با این وصف حکم ماده مزبور منطقاً مابینتی با حق رأی طلبکاران نخواهد داشت.

ثانیاً- شاید بتوان این برداشت را تقویت نمود که حکم به لزوم سهامدار بودن مدیران فاقد ضمانت اجراست. زیرا قانونگذار در هیچیک از مواد قانون ذکر نکرده است که اگر کسی غیر از سهامداران (مثلاً یک سهامدار عمده) توسط مجمع عمومی انتخاب شود انتخاب مزبور بلاثر می باشد. ماده ۱۱۱ و

۱. مراد از عبارت هزینه های کارگزاری (Agency problems/costs) عبارت است از مشکلات یا هزینه هایی است که از اتکاء یک فرد به اعمال دیگری متوجه رفاه آن فرد می گردد. این اصطلاح توسط اقتصاددانان بکار رفته و شامل طیفی وسیعی از روابط می گردد و برخلاف عنوان آن تنها محدود به روابط وکیل - اصیل به مفهوم حقوقی نمی گردد. رجوع کنید به:

Reinier Kraakman et al., The anatomy of corporate law (A comparative and functional approach), Oxford university publications, 2004, p.21; David Kershaw, Company law in context, Oxford university publications, 2009, p.167

تبصره ذیل آن مؤید این برداشت می‌تواند باشد؛ زیرا در جایی که قانونگذار انتخاب برخی اشخاص را بر نتاییده است، ضمانت اجرای آن را نیز صریحاً اعلام کرده است. این موضوع تأمل برانگیز است؛ زیرا قانونگذار شرایط ایجابی مدیران را به خود سهامداران واگذار نموده است؛ چه، طبیعی است سهامداران با توجه اینکه عاقل می‌باشند سعی خواهند نمود بهترین و کارآمدترین مدیر را انتخاب نمایند؛ بنابراین نیازی نیست از طریق وضع قانون امری به مداخله در امور مربوط به سهامداران پردازد. این در حالی است که قانونگذار در رابطه با شرایط سلبی مدیران با وضع ضمانت اجرایی متناسب وارد عمل شده است. این موضع متفاوت قانونگذار قابل درک است؛ شرایط سلبی مقرر در ماده ۱۱۱ با نظم عمومی و اخلاق اجتماعی قابل جمع نمی‌باشد در حالی که شرایط ایجابی از جمله «شرط سهامداری» فاقد جنبه نظم عمومی و اخلاقی به نظر می‌رسد. بر این اساس حکم ماده ۱۰۷ فاقد ضمانت اجرایی بوده و تصمیم خلاف آن نامعتبر نمی‌باشد لذا اینگونه تصمیمات قابل ثبت در مرجع ثبت شرکت‌ها خواهد بود.

ثالثاً- مدیریت یک بنگاه تجاری توسط اشخاص طلبکار در نظام‌های حقوقی از جمله ایران امر شناخته شده‌ای است. در بحث ورشکستگی قبل از فروش دارایی، مدیر تصفیه - درحقیقت - به نمایندگی از هیأت طلبکاران مبادرت به اداره بنگاه ورشکسته می‌نماید. ممکن است ایراد شود مقایسه وضعیت دو بنگاه ورشکسته و بنگاه فعال مع الفارق می‌باشد. اما نکته قابل تأمل این است که آنچه باعث تفویض مدیریت بنگاه اقتصادی از ورشکسته به طلبکاران گردیده، غیر از وضعیت نامطلوب مالی بنگاه ورشکسته نبوده است. اگر خوب دقت گردد در مسئله ما نحن فیه نیز طلبکاران در صدد هستند قبل از حدوث وضعیت مالی نامطلوب وارد عمل شوند و با رضایت صاحبان شرکت مدیریت آن را کلاً یا جزاً در اختیار بگیرند.

تنها تفاوت طلبکاران یک بنگاه ورشکسته با طلبکاران بنگاه فعال در تحقق و عدم تحقق نگرانی ناشی از حدوث وضعیت بد مالی بدهکار است. بنا به فرض، نگرانی طلبکاران دسته اول محقق گردیده است اما نگرانی طلبکاران دسته دوم هنوز محقق نیست ولی محتمل است. لذا چطور می‌توان پذیرفت که قانونگذار به منظور جلوگیری از تضییع حقوق طلبکاران، آنان را - بدون موافقت بدهکار - بر امور

بنگاه ورشکسته مسلط نموده است اما حاضر نیست موافقت خود سهامداران را با ورود طلبکاران در عرصه تصمیم گیری‌های شرکت به منظور حصول یا حفظ وضعیت مالی مطلوب مورد تنفیذ قرار دهد؟ رابعاً" - طبیعت حقوق شرکت‌ها ایجاب می‌نماید که مقررات آن به نحوی تعبیر و تفسیر گردد که باعث روان‌سازی معاملات و توافقات تجاری اشخاص گردد. در مانحن فیه مفسده یا مصلحت عامه که لایتنخلف بودن حکم ماده ۱۰۷ را ایجاب نماید به نظر نمی‌رسد. فراموش نگردد که جز در موارد خاص، امور مردم به خود آنان واگذار گردیده و آنان در تشخیص مصالح مالی خود اصلح شناخته شده‌اند.

خامساً" - اگر تمام استدلالات فوق را نیز کنار بگذاریم، آنچه در ماده ۱۰۷ آمده است تلازم مدیریت با سهامداری است نه تلازم حق رأی با سهامداری؛ لذا اقل مراتب این است که طلبکاران می‌توانند اعطای رأی نمایند بدون اینکه بتوانند کاندیدای مدیریت شرکت شوند.

۲-۳- ماده ۷۷۴ قانون مدنی

به موجب نص ماده فوق، مال مرهون باید عین معین باشد و رهن دین و منفعت باطل است. همانگونه که قبلاً گفته شد حق رأی طلبکاران در حوزه حقوق شرکت‌ها در حقیقت در نقش تضمین مطالبات عمل می‌نماید. طلبکاران می‌توانند برای تضمین مطالبات خود نزد شرکت بدهکار مبادرت به ترهین مالی از اموال آن نمایند. حال سؤال این است که اگر طلبکار با توافق شرکت حاضر باشد به جای به رهن گرفتن مال معینی از شرکت، صاحب بخشی از آراء آن گشته و بدین ترتیب در فرآیند مدیریتی شرکت مداخله نماید، چنین توافقی مجاز می‌باشد یا خیر؟ بر اساس نص این ماده، مالی که برای تضمین دین داده می‌شود باید عین معین باشد. در خصوص وصف «معین» موضوع روشن است چون مال مرهون صرف نظر از نوع آن باید مشخص باشد. اما در خصوص عینیت مال مرهون - که بالطبع شامل حقوق مالی از جمله حق رأی نمی‌شود - نکات زیر قابل تأمل به نظر می‌رسد:

اولاً- هدف از ترهین مال، پیدایش وثوق و اطمینان برای طلبکار است. برخلاف آنچه در ماده فوق آمده این وثوق لزوماً از طریق ترهین عین قابل تحقق نیست. امروزه برخی از انواع حقوق مالی هستند که حتی تضمین خاطر بیشتری را برای طلبکاران فراهم می‌کند. برخی مالکیت‌های فکری مانند حق

اختراع و علامت تجاری نمونه‌های بارزی از این دسته اند. لذا باید اذعان نمود اصرار بر حکم ماده ۷۷۴ در دنیای کنونی تجارت ایجاد مانع بر سراه معاملات و سرمایه‌گذاری‌هاست.

ثانیاً- اصرار بر عینیت مال مرهون شاید به دلیل لزوم قبض آن از سوی مرتهن باشد.^۱ زیرا با قبض است که برای طلبکار وثوق و اطمینان حاصل می‌گردد. بدیهی است این موضوع نمی‌تواند چنین انحصاری را توجیه نماید. زیرا در دنیای کنونی می‌توان برای اقسام مال طرق متناسبی را برای قبض اعتبار نمود. برای مثال هر گاه ظهر ورقه حق اختراع یا علامت تجاری قید گردد که ورقه تحت رهن یا وثیقه فلان شخص می‌باشد و بویژه اینکه این ظهر نویسی به گواهی مقامات ثبتی نیز برسد قویاً به نظر می‌رسد مشکلی از جهت قبض متوجه ترهین مذکور نمی‌باشد. در ما نحن فیه نیز همینکه صورتحلیله مجمع عمومی یا هیأت‌مدیره دال بر شناسایی حق رأی طلبکار در مجمع یا هیأت‌مدیره جهت ثبت به مرجع ثبت شرکت‌ها ارسال و در آنجا ثبت گردید باید اذعان نمود قبض محقق گردیده است.

ثالثاً- در دنیای کنونی تجارت، دامنه مصادیق اموال قابل ترهین و توثیق رو به گسترش می‌باشد. عدم شناسایی رویه‌های تجار در شناسایی اموال و اسناد مورد وثوق می‌تواند پیامدهای نامطلوب اقتصادی هم از جهت اقتصاد خرد هم اقتصاد کلان بدنبال داشته باشد. یکی از نویسندگان حقوق مدنی در رابطه مشکلات ناشی از عینیت مال مرهون چنین می‌نویسد:

«یکی از گرفتاریهای بانک‌ها این است که نمی‌توانند اسناد مطالبات بازرگانان را به عنوان وثیقه بپذیرند و بر مبنای آن اعتبار بدهند. فرض کنیم تاجری برای وارد کردن یکی از کالاهای مورد نیاز عموم به کارخانه خارجی سفارشی می‌دهد و مایل است سند طلب خود از بابت آن کالا را (که به صورت عین کلی خریده است) در بانک وثیقه گذارد و سیله تحصیل اعتبار قرار دهد. این اقدام، که وسیله تسهیل بازرگانی بین‌المللی است، با وجود ماده ۷۷۴ امکان ندارد، در حالی که از نظر اقتصادی و اخلاقی هیچ زیانی ندارد و امروز مرسوم در عملیات بانکی و بازرگانی است.» (کاتوزیان، ۱۳۷۶)

رابعاً- حقوق تجارت مدتهاست راه را برای پذیرش برخی اسناد به عنوان وثیقه و تضمین باز نموده است و از این راه به تسهیل روابط حقوقی افراد کمک نموده است. سهام وثیقه مدیران شرکت‌های

۱. تلاش‌های زیادی از سوی فقها و حقوقدانان صورت گرفته تا شرط عینیت مال مرهون را بلا توجیه نشان دهند. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: کاتوزیان ناصر، عقود معین ۴ (عقود اذنی و وثیقه‌های دین)، چاپ دوم، ۱۳۷۶، انتشارات مدرس صص ۵۵۴ به بعد.

سهامی - که ماهیتاً چیزی جز سند طلبکاری نمی‌باشد - در ماده ۱۱۴ لایحه اصلاح قسمتی از قانون تجارت ۱۳۴۷ به عنوان وثیقه مورد قبول مسئولیت‌های احتمالی مدیران شرکت سهامی مورد شناسایی قانونگذار قرار گرفته است.

با توجه به اینکه حقوق تجارت به لحاظ مبانی و بسیاری از قواعد مدت‌هاست راه خود را از راه حل‌های عام و بعضاً ناکارآمد حقوق مدنی جدا نموده است و به عنوان یک رژیم حقوقی خاص مورد گفتگو و عمل بوده است به نظر می‌رسد پذیرش کاربرد حق رأی طلبکاران به عنوان تضمین مطالبات را نه از منظر ماده ۷۴۴ قانون مدنی بلکه باید از منظر رژیم خاص حقوق تجارت - که عمده‌تأثیر پایه نیازهای بازار و سرمایه‌گذاری همواره در حال تکامل بوده و می‌باشد - مورد ارزیابی قرار داد.

مبحث چهارم - حقوق خارجی

موضوع حق رأی طلبکاران در قوانین شرکت‌های برخی از ایالت‌های آمریکا مورد شناسایی قرار گرفته است. به موجب ماده ۲۲۱ قانون شرکت‌های ایالت Delaware^۱:

«هر شرکتی حق دارد ضمن گواهی ثبت خود به دارندگان اوراق قرضه، اسناد طلب و دیگر تعهدات مالی که از سوی آن شرکت صادر شده یا قرار است صادر شود، در رابطه با مسائل جمعی و مدیریت شرکت، تا حدود و به نحوی که در گواهی ثبت مقرر می‌گردد، حق رأی اعطا نماید.»

بر اساس این ماده سه نکته قابل توجه می‌باشد: نخست اینکه حق رأی در رابطه با کلیه امور شرکت اصولاً از آن صاحبان شرکت می‌باشد. یعنی مطابق اصل اولیه طلبکاران حق مداخله در امور شرکت و مدیریت آن را ندارند؛ با این حال شرکت می‌تواند به طلبکاران خود چنین حقی را اعطا نماید تا آنها نیز همچون سهامداران در رابطه با مسائل و مدیریت شرکت اعمال تصمیم نمایند. نکته بعدی اینکه حدود دخالت طلبکاران در امور شرکت همچنین تعیین شرایط شکلی و ماهوی اعمال حق رأی از سوی طلبکاران به خود شرکت واگذار گردیده است. نکته آخر اینکه قابل اعطا بودن حق

۱. ایالت Delaware یکی از ایالت‌های پیشرو در زمینه قانون شرکت‌ها است. بسیاری از شرکت‌های آمریکایی با توجه به جذابیت‌های این قانون مایلند در این ایالت به ثبت برسند.

رأی برای طبقه مخصوصی از طلبکاران برسمیت شناخته نشده است بلکه این امکان با توجه به عبارت عام "Or other obligations" این حق قابل اعطا به هر کدام از دسته های طلبکاران می باشد. همین ماده با کمی تفاوت در قانون برخی از ایالت های دیگر نیز آمده است. به موجب ماده بند H ماده ۱۲:۷۵ قانون شرکت های ایالت Louisiana:

«جز در صورتی که اساسنامه خلاف آن را مقرر نماید یک شرکت می تواند به دارندگان اوراق قرضه، اسناد طلب یا سایر تعهداتی که از سوی شرکت صادر شده یا قرار است صادر شود، اعم از اینکه موثق باشند یا غیر موثق، در رابطه با (انتخاب) مدیران یا سایر موضوعات حق رأی اعطاء نماید. این حق می تواند توسط هیأت مدیره یا سهامداران اعطاء شود که در عین حال حدود، شرایط و نحوه اعمال چنین رأیی را نیز تعیین خواهند نمود.»

قوانین شرکت های تجاری ایالت های Nevada, Ohio, Michigan نیز متضمن عبارات شبیه به قانون ایالت Louisiana می باشد. مطلب قابل تأمل این است که قانون نمونه شرکت های تجاری امریکا^۱ مقرر نموده است که تنها سهام هستند که دارای حق رأی می باشند. از آنجایی که قانون نمونه فوق یک متن پیشنهادی محسوب می گردد و قانونگذاران ایالت ها را از تصویب مقررات خلاف آن منع نمی کند لذا آنچه می توان در رابطه با موضع حقوق شرکت های آمریکا در خصوص حق رأی طلبکاران مطرح نمود این است که موضوع حق رأی طلبکاران در آنجا یک امر استثنایی تلقی می گردد و جز در صورتی که قوانین ایالتی شرکت ها اعطای آن حق را برای شرکت بدهکار تجویز ننمایند حق مزبور قابل شناسایی و اجرا نخواهد بود.^۲

نتیجه گیری

با ملاحظه مجموع مباحث گذشته می توان نتیجه گیری نمود به لحاظ تحلیل حقوقی و اقتصادی حق رأی اصولاً از آن سهامداران و یا صاحبان شرکت می باشد. زیرا در حقیقت آنان هستند که ریسک سرمایه گذاری را متحمل می گردند. این حقیقت در تمام نظام های حقوق شرکت ها منعکس می باشد. با اینحال، آن یک اصل لایتخلف نمی باشد. زیرا در برخی موارد در نظر گرفتن حق رأی برای طلبکاران وضعیت کارآمدی برای مجموع فعالان اقتصادی فراهم می نماید. در نتیجه چنانچه شرکتی

1. Model Business Corporation Act, 7.21(a)

۲. برای مطالعه بیشتر ر.ک. به:

Tracy, John Evarts (1935) "The Problem of Granting Voting Rights to Bondholders," University of Chicago Law Review: Vol. 2: Iss. 2, Article 30

در اساسنامه یا به موجب مصوبات خود به منظور رسیدن به مقاصد تجاری حاضر به اعطای حق رأی برای طلبکاران خود بوده باشد چنین حکم یا مصوبه‌ای مغایرتی با مبانی حقوق شرکت‌ها و حقوق قراردادهای ندارد. برخی محدودیت‌های ناظر به اعطای چنین حقی به طلبکاران در نظام حقوق موضوعه ایران قابل تفسیر بوده یا محدود به موارد منصوص می‌باشد. با توجه به مجموع جهات به نظر می‌رسد شایسته است قانونگذار به جای مداخله، موضوع اعطا یا عدم اعطای حق رأی به طلبکاران شرکت را به خود شرکت داران واگذار نماید. با توجه به اینکه هنوز لایحه اصلاح قانون تجارت به تصویب نهایی نرسیده است شایسته است این موضوع مورد توجه قانونگذار قرار گیرد.

منابع و مأخذ

۱. اسکینی، ربیعا، حقوق تجارت، جلد ۲، انتشارات، ۱۳.
۲. پاسبان، محمد رضا، حقوق شرکت‌های تجاری، انتشارات سمت، (۱۳۸۵)، چاپ اول
۳. ستوده، حسن، حقوق تجارت، جلد ۲، انتشارات، ۱۳
۴. جعفری لنگرودی، محمد جعفر. (۱۳۷۳)، حقوق اموال، انتشارات گنج و دانش، چاپ سوم.
۵. دادگر، یدالله. (۱۳۹۳). تحلیل اقتصادی حقوق، انتشارات پژوهشکده اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس و نور علم،
۶. طوسی، عباس، تحلیل اقتصادی حقوق شرکت‌ها، (۱۳۹۳)، انتشارات مؤسسه حقوقی شهر دانش، چاپ اول
۷. کاتوزیان، ناصر. (۱۳۷۴)، حقوق مدنی (اموال و مالکیت)، مؤسسه نشر یلدا.
۸. کاتوزیان، ناصر. (۱۳۶۸)، قواعد عمومی قراردادها، حقوق، جلد سوم، انتشارات بهنشر.
۹. کاتوزیان، ناصر. (۱۳۷۶)، عقود معین ۴ (عقود اذنی و وثیقه‌های دین)، چاپ دوم، انتشارات مدرس
۱۰. کاویانی، کوروش، حقوق تجارت (شرکت‌های تجاری)، جلد ۲، انتشارات، ۱۳
11. Ben Pettet, Company law, Pearson Education Ltd., (2001).
12. David Kershaw, Company law in context, Oxford university publications, (2009).
13. Frank H. Easterbrook and Daniel R. Fischel, The economic structure of corporate law, Harvard University Press, (1991).
14. Reinier Kraakman et al., The anatomy of corporate law (A comparative and functional approach), Oxford university publications, (2004).
15. Robert Cooter & Thomas Ulen, Law and Economics, Harper Collins Publishers, USA, (1988).
16. Tracy, John Evarts (1935) "The Problem of Granting Voting Rights to Bondholders," University of Chicago Law Review: Vol. 2: Iss. 2, Article 30
17. William W. Bratton, The new economic theory of the firm: Critical perspectives from history; Heinonline, 41 Stanford law Review 407; (1988-89)
18. Model Business Corporation Act
19. Delaware General Corporation Law (2016)
20. Louisiana Business Corporation Act (2014)
21. Michigan Business Corporation Act (1972)